



۲۰۱۳/۰۲/۲۳

م. ا. نگارگر

یک عرض عاجزانه

زشیخ مغز حقیقت مجو که همچو حباب سری ندارد اگر وا کنند دستارش (بیدل)

یک عرض بسیار عاجزانه خدمت جناب استاد هاشمیان

من برای جناب استاد احترام فراوان دارم که آن سان که خود می فرمایند خدمتگار افغانستان استند و از سوی دیگر امروز در کشور ما زبان شناسی بی بدیل می باشند و اما، من روزگاری خدمت استاد الهام که خدایش غریق رحمت خود کناد عرض می کردم که زبان شناسی با همه خوبی های که دارد با اتکا بر معانی و وضعی کلمات زیبایی زبان شعر را از میان می برد و تشبیه، تمثیل، استعاره و سمبولیزم زبان را بر باد می دهد و خوشبختانه استاد مرحوم در این مورد با من موافقه داشت و به همان شیوه خاص خود می گفت:

"شاعر خوب برای زبان شناس می گوید: دستت خلاص مه تر واری اینی کلمه ره به اینی معنی استعمال می کنم و به گیای زبان شناسانه تو پیاز هم پوست نمی کنم."

من می خواستم باز هم در برابر گفته های استاد سکوت کنم، ولی می بینم که استاد تمام زیبایی های شعر بیدل بینوا را خراب می کند و بنابر این مجبور شده ام گستاخانه مینای سکوت را در محضر استاد بر زمین بکوبم و بسیار پوست کنده و بدون بر و برگشت خدمت شان عرض کنم که استاد در زبان شناسی تحلیلی و تطبیقی دستی دراز دارند ولی بدبختانه گمیت استاد در وادی عرفان سخت می لنگد و استاد در بعضی موارد حتی از شیوه بیان بیدل نیز غافل می مانند.

استاد با انواع سؤالیه های خویش این بیدل بیچاره را تا سطح یک نیمچه ملای گوشه مدرسه پایین می آرند که اگر بیدل شناسی همین باشد من که چند قدم در این راه رفته ام ناگزیر از آن بر می گردم.

نُخست به سراغ دو بیتی که استاد بدان استناد جسته اند می روم زیرا وقتی منظور اصلی بیدل معلوم شد بنای استدلال استاد که همانند قصر خورنق تنها بر روی همین یک خشت استوار است و اگر معمارش یعنی سنماران خشت را برداشت این بنا فرو می ریزد.

هیچ دانا نزند تیشه به پای آرام از بهشت آنکه برون آمده است آدم نیست

آدم و همسرش بعد از ایجاد، مدتی در بهشت ماندند و اما ما از سوره مبارکه بقره می دانیم که خدا (ج) به ملایک گفت که من در زمین خلیفه می سازم. پس چرا این خلیفه را در بهشت جای داد؟ برای اینکه بهشت را با تمام زیبایی هایش ببیند تا وقتی برای مأموریت زمینی خود هیوط می کند یک ایدیال داشته باشد و بداند که چه سرزمین زیبا را که خانه ابدی او است از دست داده است و باز بداند که راه یافتن دوباره بدان سر منزل مقصود از او تقوی و سفر دوباره به سوی پروردگار می خواهد. آدم که گناه کرده بود و باز به حساب داستان هاروت و ماروت می دانیم که خداوند (ج) برای شان می گوید: " اگر این نفس اماره بالسؤرا که من به انسان داده ام برای شما که فرشته استید بدهم، شما هم گناه می کنید چنانکه آنان راستی هم گناه کردند. گناه برای آدم صاحب نفس اماره امری طبیعی است و بنا بر این وقتی ابلیس داخل بهشت می شود و آدم و همسرش را وسوسه می کند در حقیقت غیر از آدم و همسرش ابلیس هم در بهشت داخل شده است ولی آدم و زنش در برابر گناه خود به خدا چه گفتند " پروردگارا، نفس ما بر ما ظلم کرد! " استاد به ضمیر جمع ما توجه فرمایند و دریابند که همسر آدم نیز در آن شریک است. آدم عمل خود را به خود و ظلم نفس خود نسبت می دهد و توبه می کند و باهمین توبه بخشایش خدا را کسب می کند. اگر گناه به حساب نفس برای آدمی محتوم است پس انسان از راه مبارزه با نفس خود را از گناهان کبیره می تواند نجات بدهد و از شر هردو لطف و عنایت خدا نجاتش می دهد و اما، عکس العمل ابلیس در برابر گناهش چیست؟ او به حکم غرور

د پانو شمیره: له ۱ تر ۴

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

پادونه: دلیکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

گناه خود را به خدا نسبت می دهد و می گوید: " خدایا تو مرا فریب دادی!" یعنی ترک ادب می کند. حافظ وقتی می گوید:

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ تو در طریق ادب باش گو گناه منست

به همین نکته اشاره دارد. ابلیس با نسبت دادن گناه خود به خدا (ج) خویشتن را برای همیشه از ورود به بهشت محروم کرد و بنا براین آن کس که به پای آرام خود تیشه زد ابلیس بود نه آدم و چون آدم باز به بهشت می رود پس او از بهشت بیرون نیامده است بیدل به ابلیس از اینجهت نسبت نادانی می دهد که غرور بزرگترین و بدترین علامه نادانی است. حالا که جناب استاد منظور اصلی شعر بیدل را دریافته اند اختیار بدست خودشان است که علامه های سؤالیه و ندائیه خود را در کجا می گذارند!

و اما در مورد بیت دوم:

موقع شناس عصیان ذلت کش خطا نیست می حکم شیردارد در ماهتاب خوردن

اشتباه نخست جناب استاد این است که می پندارند بیدل از بطن مادر، عارف به دنیا آمده است و بنا براین هرچه شعر در دیوان او است همه ناگزیر عارفانه است و حال آنکه در همین کلیات بیدل شعرهای هم است که دو توت ارزش ندارد و اگر من مثال هایش را بیاورم مثل این است که از گناه عمر(رض) پیش از اسلامش مثال بیاورم. البته شعر موقع شناس عصیان از آن قماش نیست. وقتی گفتیم انسان تا وقتی زیر فرمان نفس اماره بالسؤاست و از گناه چاره ندارد بنا بر این عصیان خواهی نخواهی به دو گونه تقسیم می شود یکی عصیان به موقع که انسان برای توبه و انابت وقت کافی داشته باشد و بتواند از آن باز گردد، توبه کند و از خداوند (ج) هدیه بخشایش را دریافت نماید و یکی عصیان دم مرگ که برای توبه دیر شده باشد و یا اصولاً توبه هم نکند. اگر جوانی بیست ساله که غلبه شهوت در وجودش طوفان کرده است مرتکب گناه کبیره زنا می شود گناهش بد است و از دیدگاه ظاهر شریعت او را به خاطر گناهش مجازات می کنند ولی عرف و ذهنیت عامه مردم عمل او را به پیمانۀ گناه یک پیر مرد نود ساله محکوم نمی کند. حضرت شیخ شیراز می گوید:

طاعت ارنیست میسر گنهی باید کرد دردل دوست به هرحیله رهی باید کرد

و بیدل نیز در یک جای دیگر می گوید:

قردان غفلت خود گر نباشی جرم کیست؟ کآچه عصیان خوانده ای آیینه دار رحمت است

در شعر بیدل (می) همان معنای وضعی شراب را ندارد بلکه به شیوه استعارای شراب گناه را افاده می کند و ماهتاب نیز که طبعاً قد خمیده و حالت زار هلال را بیان نمیکند مهتاب شب چارده را که در اوج و تلالوی جوانی است افاده می کند و منظور این است که گناه به موقع که توبه و انابت به موقع را به دنبال دارد و سبب تقرب می شود و تو با آن گناه می توانی در دل دوست راه باز کنی برای تو حکم شیر را پیدا می کند که نوشیدنش ثواب دارد. اتفاقاً در این مورد حدیثی صحیح هم وجود دارد که حضرت پیامبر(ص) می گوید: " قسم به خدایی که نفس محمد (ص) در دست اوست که خدا شما را آفرید تا گناه کنید و بخشایش بخواهید او شما را بیمارزد." حالا که منظور بیدل از این بیت نیز روشن شد باز هر جا که دل استاد می خواهد سؤالیه ها و ندائیه های خود را بگذارد! و اکنون می آیم بر بیت به گفته استاد "بوزینه":

متأسفانه در دیوان چاپ کابل در این شعر "شکلی" نوشته اند اما حضرت استاد بیتاب در کتابچه که به خط زیبای خود برای درس بیدل شناسی تهیه نموده بودند آنرا هیکل نوشته بودند یعنی:

هیچ هیکل بی هیولا قابل صورت نشد آدمی هم پیش از آن کادم شود بوزینه بود

وقتی به فرهنگ های عربی المنجد، المورد، تاج العروس و غیره مراجعه کنید معنای هیکل را تمثال داده اند که با شکل فرق دارد زیرا آنچه که شکل داشته باشد حتماً صاحب صورت می شود ولی تمثال ضرورتاً شکل ندارد یعنی اگر مثالی بدهم وقتی یک مهندس نقشه یک خانه را در ذهن دارد این تمثال یا هیکل است، ولی وقتی آنرا

د پانو شمیره: له ۲ تر ۴

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

روی کاغذ نگاشت این شکل یا صورت پیدا می کند که محسوس و ملموسست. به هر صورت من آنرا همانطور که در بالا نوشتیم می خوانم.

خداوند کریم در صورت اللّین میگوید که انسان را به احسن تقویم یعنی بهترین برابری آفرید. انسان در قالب خود از همان آب و گل ساخته شده است که همه چیزهای دیگر. خدا در همه قالب ها یک روح حیوانی یا نباتی دمید که این روح حیوانی یا نباتی آن موجودات را زندگی بخشید ولی روح خدا نیست. این مقصود را حضرت امام غزالی در کیمیای سعادت خود بهتر و رساتر از من شرح می دهد:

"اگر خواهی که از حقیقت مرگ اثری بدانی که معنی وی چیست بدان که آدمی را دو روح است: یکی از جنس روح حیوانات و ما آنرا روح حیوانی نام کنیم و یکی از جنس روح ملایکه و ما آنرا روح انسانی نام کنیم و این روح حیوانی را منبع دل است - آن گوشت که در جانب چپ نهاده است و وی چون بخاری لطیف است ... این روح حمال قوت حس و حرکت است ... این معنای مرگ حیوانات است تا آخر"

(مراجعه شود به کیمیای سعادت امام غزالی ص ۸۳ و ۸۴)

"اما این روح انسانی جسم نیست - چه قسمت پذیر نیست و معرفت حق تعالی در وی فرود آید... پس این روح حیوانی چون مرکبی است روح انسانی را از وجهی و از وجهی چون آلتی. چون این روح حیوانی را مزاج باطل شود، قالب بمیرد و روح انسانی به جای بماند و لکن بی آلت و بی مرکب شود و مرگ مرکب و تباهی آلت سوار را ضایع و معدوم نگرداند و لکن بی آلت کند. و این آلت که وی را دادند تا معرفت حق تعالی صید کند: اگر صید کرده باشد، هلاک شدن آلت خیر وی است تا از بار وی برهد. و این که رسول گفت (ص) که مرگ تحفه و هدیه مؤمن است" این بود که کسی دام برای صید دارد و بار آن همی کشد، چون صید به دست آورد، هلاک دام غنیمت باشد و اگر - العیاذ بالله - پیش از آنکه صید به دست آورد این آلت باطل شود حسرت و مصیبت آنرا نهایت نباشد؛ و این الم و حسرت اول عذاب قبر بود - نعوذ بالله." (همان کتاب ص ۸۴ و ۸۵)

از این جا می توان استنباط کرد که روح حیوانی در انسان و حیوان همان یک چیز است و فضیلت انسان در همین است که روح انسانی اش بر روح حیوانی غلبه کند تا او به مقام انسانیت برسد. باز همین امام غزالی می گوید:

"و به حقیقت چنین است که در این عالم، آدمی به غایت نقصان و عجز و ناکسی است، روز بازاروی فردا خواهد بود. اگر کیمیای سعادت بر گوهر دل افگند، از درجه بهایم به درجه فریشتگان رسد و اگر روی به دنیا و شهوات دنیا آرد، فردا سگ و خوک را بروی فضل بود که ایشان همه خاک شوند و از رنج برهند و وی در عذاب بماند." (همان کتاب ص ۴۶)

من چنانکه در نگارش قبلی خود گفته ام اینک باز می گویم که بیدل تعبیر بوزینه را از "قِرْدَة خاسنین" یعنی "بوزینگان خوار شده" قرآن گرفته است نه از جای دیگر و اما، اینکه برخی ها گفته اند که حضرت استاد علامه جناب سلجوقی صاحب نیز در معنای این بیت در مانده اند من حتی برای یک لحظه هم قبولش نمی کنم. ولی، در جو سرشار از تعصب آن روزگار که اگر در باره وجود آن همه موی مبارک در نقاط گوناگون کشور شک می کردی گرفتار چماق تکفیر گران می شدی حضرت استاد علامه که اتفاقاً مردی محافظه کار بود مصلحتاً سکوت اختیار نموده اند.

و اما تعبیر هیولا:

در شرح اصطلاحات کتاب الاشارات و تنبیهات ابن سینا آمده است که "هیولا جوهری است که از آن جسم ترکیب یافته و جزء دیگر آن صورت است. ماده نخستین عالم که همواره بصور تحقق می یابد و جزء معنوی جسم است." نتیجه اینکه هیولا خود ماده نیست ولی نقش مصنوع در ذهن صانع است که حضرت شیخ اکبر محی الدین ابن عربی آنرا وجود بالقوه می خواند. نقش کوزه در ذهن کوزه گر خود کوزه نیست ولی کوزه بدون آن نقش، صورت پیدا نمی کند. چون روح حیوانی نخستین مرحله آفرینش انسان است و چون انسان برای یک مأموریت الهی یعنی خلافت خدا بر زمین برگزیده شده است برایش استعداد عروج یا سفر به سوی خدا (ج) داده شده است که اگر همین استعداد معنوی یا هیولا در نزدش نبود به تعبیر امام غزالی بدتر از بهایم بود.

د پانو شمیره: له ۳ تر ۴

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

جناب استاد، اکنون تا بدانجا که عقل من قد می داد کوشیدم که گره مشکلات تان را بگشایم و اگر خواسته باشید با آنکه من جر و بحث با دیگران را هیچ خوش ندارم و هر آنچه را که ذهنم نپذیرفت در موردش با تحمل سکوت می کنم این بحث را تا آنجا که جناب عالی را قناعت بدهد، دنبال می کنم و شعر سعدی و بیدل را همان طور که شما پنداشته اید تشویق یا به تعبیر شما فتوی به گناه نمی دانم و خدمت تان با کمال گردن پتی عرض می کنم که آن یک هزار دالر جایزه تان را نیز در جیب بالای تان بگذارید اما، به روحانیت جد بزرگوار تان بعد از این با معیار های زبان شناسی و پشتواره سؤالیه ها و ندائیه های بی شمار خود به سراغ عرفان و شاعران عارف نروید که نخستین را مبتدل می سازید و دومین را تا سطح طالبان کم سواد مدارس پاکستانی پایین می آورید. امیدوارم این نگارش در دوستی من و شما خللی نیندازد که بر هرچه در مورد بیدل نوشتید با اغماض چشم بستم ولی بالاخره چیزی را که به هیچ وجه نمی خواستم از دماغ بر صفحه کمپیوترم ریخت زیرا که این شعرای عارف را بر من حقی ادا نشدنی بود و است. بود. والله واعلم بالصواب

شب ۲۲ فبروری ۲۰۱۳ مطابق ۴ حوت ۹۱

د پانو شمیره: له ۴ تر ۴

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ